اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 ذكر اجمالی: کلما کانت الصورة أشد و شرفا نورایی کانت المادة المقابلة لها اشد انفعالا! و خسّة و ظلمة

 این بحثی كه مرحوم آخوند در این جا مطرح می‌كنند نسبت به كیفیت انفعال ماده از صورت و میزان ارزش ماده در قبال صورت به اشكال مختلفه و به انواع مختلفه طبیعی است كه آن ماده نوعیه هر شیئ بسته به صورت نوعیه همان شیء تشكل پیدا می‌كند از نظر خصوصیات جسمیه یا همین طور خصوصیات غیرجسمیه و مثالیه.

 در این تعبیر و بحث، من مسئله صورت مثالی و ماده و بدن مثالی را هم داخل می‌كنم كه بحث وسیعتر و شمولش بیشتر بشود. هیولای اولیه كه از او تعبیر به مادی المواد می‌شود در وجود خودش همان طوری كه عرض شد دارای ابهام محضه است البته این مطلب بنابر مبنای معروف و مشهور مطرح می‌شود تا این كه خب بعداً اگر نسبت به این مسئله نقض و ابرامی هست روشن بشود و كیفیتش بیان بشود من به طور كلی تعجب می‌كنم با توجه به بحث قبلی و آن تقسیمی‌كه در بحث قبلی داشتیم این مسائل در این جا چطور باید مطرح بشود! گرچه بسیاری از این بحث امروز تمجید كردند و تقریرها خیلی او را عظیم شمردند ولكن حالا در انتها برای رفقا روشن خواهد شد كه مسئله شاید غیر از این باشد.

 به طور كلی در هیولای اولیه و مسئله مادی المواد این حقیقی الشیء و آن نوعیتش به همان جنبه صوریه‌ای دارد كه بر آن هیولا به عنوان ابهام حاكم و غالب است و به واسطه این مسئله خب دارای ابهام محض است دارای خلاء محض است دارای نقص محض است حالا محض خب محوضت را حتی ما نیاوریم قریب به محوضت و از خود هیچ نوع تشخصی ندارد در او ظلمت و شرور به اصطلاح شر نه به عنوان مثلا كار خلاف و اینها بلكه به عنوان عدیم الفائده و عدیم النورانیه و به این عنوان خب بر این هیولا و بر این ماده آن هم حاكم است و به واسطه صورت نوعیه هست كه از آن مرحله ابهام درمی‌آید و حالت جسمیت به خود می‌گیرد و آن جسمیتش باز به اجسام و اقسام متنوعه تبدیل می‌شود تا این كه این اجسام خارجیه از ضم و ضمائم و تركیب در خارج این تحقق پیدا می‌كند این حقیقت هیولای مبهمه است و كیفیت صورت بندیش و تنوعش در انواع مختلفه كه در آن جا به تناسب آن صورت نوعیه خود او هم تشكل پیدا می‌كند و بعد آثار مختلفی از او سرمی‌زند فوائد مختلفی از او به وجود می‌آید هر كدام از این آثار و فوائد به واسطه همان صورت نفسیه‌ای است كه بر او حاكم است خود كتاب هم صورت نفسیه دارد فرش هم صورت نفسیه دارد فلزات هم صورت نفسیه دارند منتهی در آن صور نفسیه هر چه آن صورت نفسیه لطیف‌تر باشد طبعا خود آن شیء هم لطیفتر خواهد بود! حالا این معنای لطیف‌تر را من زود گفتم این را فعلا شما در نظر نگیرید به آن جنبه صلابت آن توجه كنید كه هر چه آن صورت نوعیه از مراتب تجرد دورتر باشد استقلال آن جهت مادی قویتر است سنگ استقلالش و تشخصش نسبت به جسم نامی‌قویتر است و محكمتر است آن جسم نامی‌نسبت به حیوان لذا می‌بینید كه از یك ماده قوی برخوردار است ولی شما چوب را زود می‌توانید بشكنید یا فرض كنید كه آن فسادی كه در گوشت هست آن فساد در چوب نیست، یك چوب می‌تواند ماهها همین طور كنار باشد ولی یك تكه گوشت اگر یك كنار باشد بعد از دو روز كم كم حالت اضمحلال و بوار به خود می‌گیرد این به جهت آن نزدیك بودن ماده است به واسطه صورت حیوانی با خود آن صورت كه لطیفتر می‌شود و آن آثار را بیشتر می‌تواند در خود نگه دارد كمتر می‌تواند آثار بقا را در خود نگه دارد بر عكس آن صور سلبیه و صور نوعیه مستبعده از آن جنبه تجرد.

 دلیلی را كه مرحوم آخوند در این جا ذكر می‌كنند دلیلش یك نوع تقابل بین شدت صورت نوعیه و بین جهت قابلی یعنی هر چه جهت فاعلی نسبت به جهات فعل كاملتر باشد جهت قابلی نسبت به جهات قابلیت باید تمامتر باشند و هر چه جهت فاعلی در تأثیر قویتر و شدیدتر باشد طبعا آن جهت قابلی باید در ظلمت و كدورت و شرور و عادمیت جهات كمالی علت صورت است، باید قویتر باشد معنای قویتر بودن یعنی از دست دادن آن قوای وجودیه كه مثل سنگ فرض كنید كه بتواند او را نگه دارد این یك مسئله‌ای و واقعیتی است خارجی كه ما آن را به حسب ظاهر مشاهده می‌كنیم كه در قرآن هم نسبت به او تذكر داده شده است كه راجع به قلوب انسان وقتی كه تشبیه می‌كنند كه وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ الله[[1]](#footnote-1) كه این حتی دل انسان را از سنگ هم صلب‌تر و سخت‌تر قلمداد می‌كند خدا می‌گوید اینها از سنگ كه از سنگ كه دیگر صلب‌تر نداریم از این سنگهای سفت گرانیتی كه فرض كنید كه چكش هم به سختی می‌تواند آنها را به نظام دربیاورد خب چقدر این سنگ سنگ سختی است ولی در قبالش شما می‌بینید خاك نرم است از این گذشته آب خیلی نرم است این صورت نوعیه نفسیه است كه این صلبیت ایجاد می‌كند هر چه این صورت نوعیه رقیقتر بشود و لطیفتر بشود این آمادگی برای تغییر و تبدل در او بیشتر خواهد شد اگر این سنگ بخواهد تبدیل به شجر و یك میوه بشود نمی‌توانید كنار سنگ بگذارید و بعد این درخت را هی آب بدهید و این ریشه‌اش برود نه باید این سنگ نرم بشود باید آمادگی پیدا بكند و تبدیل بشود به فرض كنید كه خاكهای عادی تا آن كه بتواند ریشه ارتزاق كند این ارتزاق بستر مناسب می‌خواهد استعداد می‌خواهد این ارتزاق باید یك نوعی سنخیتی پیدا بشود بین جسم نامی و بین جسم غیرنامی‌تا یك انتقالی از جسم غیرنامی به جسم نامی تحقق پیدا بكند این انتقال به واسطه همان كیفیت نفسی است كه بر این حجریت حاكم است و در این انتقال خب تغییر و تبدلاتی پیدا می‌كند و نفس به واسطه لطافتی كه پیدا می‌كند بیشتر او را در خود هضم می‌كند و جذب و آن قدرت و صلابت را بیشتر از خودش می‌گیرد كه دیگر در این جا تعبیر می‌كنند مرحوم آخوند به شرور و ظلمت یعنی ظلمت این صفات استقلالیه و صفاتی كه باعث تشخص شیء می‌شود و او را از یك استحكام خاصی برخوردار می‌كند روی این جهت ما می‌توانیم بگوییم بله فرض كنید كه به همان اندازه‌ای كه انسان دارای نفوس مختلفی است از مرتبه ظلمانی به مرتبه نورانی به همان مقدار دارای ابدانی هست از مرتبه ظلمانی به مرتبه نورانی یعنی این ظلمت خود این بدن برای خودش به واسطه نفس دارای یك استحكامی‌می‌شود و وقتی كه آن نفس از این بدن فاصله گرفت ما می‌بینیم كه این بدن دچار بوار می‌گردد و از بین می‌رود این به واسطه جدا شدن نفس از بدن است.

 خب روی این قضیه فقط ایشان این مسئله را به عنوان تتمیم مسائل سابق خواستند ذكر بكنند كه آن چه را كه ما در جنبه معلولیت و در جنبه ماده بدن و جسم مشاهده می‌كنیم معلول نفس خود او است تا این مقدار قضیه درست است این مقدار را می‌پذیریم و قابل قبول هست و خصوصیاتش همان طوری كه ایشان می‌فرمایند به همین كیفیت هست صحبت در این است كه آن چه كه اختلافی كه در این مسئله هست این است كه ایشان از این قابلیت برای نفوذ نفس و صورت تعبیر به شرور می‌كنند و تعبیر به ظلمت می‌كنند شرور یعنی عادمیت و عدیمیت این نقاط فعلیه‌ای كه در قابل وجود دارد و می‌تواند او را نگه دارد در باب تفاعل اگر آن جا شما یادتان باشد یك مطاوعه‌ای در آن جا ما می‌خواندیم كه فرض كنید كه ضرب زید عمراً آن هم در باب انفعال فانضرب او كسر زید الحجر فانكسر كه تا مطاوعه نباشدعلت در علیتش نمی‌تواند تام باشد باید سنگ مطاوعه داشته باشد تا این كه این ضرب بتواند تأثیر كند شما اگر فرض كنید كه آهن را هر چه هم بزنید مطاوعه ندارد صاف می‌ایستد می‌گوید حالا باز هم بزن اگر زور داری بزن ولی وقتی كه فرض كنید كه چاقو به پنیر می‌رسانید صاف دو نصف می‌شود خیلی راحت خودش را در اختیار قرار می‌دهد برای این مطاوعه، وقتی كه به سنگ گرانیت می‌زنید هر چه چكش می‌زنید می‌بینید این سنگ نمی‌شود این مطاوعه ندارد ولی وقتی كه نه به بعضی از سنگهایی كه خب اینها جنبه كلسیم ایشان بیشتر است از سایر چیزها تق می‌زنی دو نصف می‌شود این مطاوعه در آن قویتر است این قبول تربیت در آن بیشتر است!

 مرحوم آقا گاهی از اوقات یك تعبیرهایی می‌آوردند می‌فرمودند بعضی از آدمها هستند عین سوسمار هستند این سوسمارها سوسمارهایی است بزرگ و فلان اینها یك دندانهای خیلی قوی دارند و خیلی قوی هستند وقتی كه می‌گیرند اصلا ول نمی‌كنند و بعضی از اینها اتفاقا كنار دجله و آن جاها هم دیده می‌شدند می‌گفتند كه یكی از دوستان ما داشت می‌رفت سفر با همان اسب و فلان و این حرفها پیرمرد بود برای مرحوم آقا تعریف می‌كرد وقتی كه در نجف بودند داشته می‌رفته سامراء كنار سامرا می‌نشیند یكدفعه می‌بیند یك زارعی از همان جا كه هندوانه می‌كاشته داد می‌زند ما رفتیم جلو دیدیم یكی از این سوسمارها بیل كرده در دهانش سوسمار آمده حمله كند به زارع، زارع با این بیلی كه دستش بوده به طرفش فشار داده دسته بیل و بساط و اینها این گاز گرفته و ول نمی‌كند بابا این آهن است ولش كن هر چه این هی بكش هی آن بكش آن بكش یعنی حتی بیل را ول نمی‌كند كه این بیاید و چیز كند و همین طور سفت گرفته بود و زورش هم زیاد و دیگر ما خلاصه آمدیم و این قدر هم سنگ و فلان و این حرفها به او زدیم ول كرد و خلاصه رفت و دیگر نیامد. به این طرف می‌گفتند بعضی از این آدمها این جوری هستند اصلا اینها را نمی‌شود تربیت كرد! وقتی به یك چیزی می‌چسبند جانشان دربیاید آن كه در كله‌اش هست درنمی‌آید! چنان عین آن سوسماری كه بیل را گرفته نه ولش می‌كند و همین طور زمخت و همین طور سفت بر یك چیزی هستند و كارهایی انجام می‌دهند.

 این خیلی مورد نظر مرحوم آخوند باید این جور خلاصه نفوس مستعده را منتهی استعداد در توقف نه استعداد در تبدل و در تغیر در توقف و ایستادن و حركت نكردن ماشاءالله نمره ایشان صد است صد هیچ تنازل نمی‌كنند از آن چه كه به اصطلاح بوده یكی از این افرادی كه فوت كرد واذكرو موتاكم بالخیر بالاخره فوت كرد همین جاها بوده اواخر عمر هم یك طرّهات و بركاتی یك چیزهایی اصرار فرمودند بله یك شخصی نقل می‌كرد می‌گفت كه من راجع به نوشته هایش گفتم كه چه حرفهایی زده چه مسائلی مطرح كرده گفت آقا بنده ایشان را می‌شناسم آن شخص گفت آن شخص هم از فضلا و علما است می‌گفت بنده ایشان را می‌شناسم می‌گفت در یك جریانی سر یك كتاب و فلان این حرفها سر یك فونت ما با هم اختلاف نظر داشتیم من می‌گفتم آقا این به درد این می‌خورد می‌گفت نخیر این خوب است هی من استدلال می‌كردم آقا این الان این فونت این الان مناسب با این مردم این را می‌گفت نخیر این خوب است می‌گفتم بابا بلند شویم برویم دیگر چه بگویم این مغازه ها را از دم این سه راه موزه بگیریم برویم تا دم صفائیه اگر این دو تا را نشان می‌دهیم اگر از اینها سه نفر گفتند از این هزار مغازه كه این بهتر است هر چه شما گفتید قبول! می‌گفت نخیر اگر از اول قم تا آخر قم بگویند این بهتر است من می‌گویم این بد است خب این عین همان سوسمار است! آخر كارش هم می‌رسد به همان چیزهایی كه دیدید چه نوشتند و این عین همان سوسمار است این آدم اگر پیغمبر هم بیاید بگوید آقا من گفتم كه فرض كنید كه ایتونی بدوای و كتف اكتب لكم كتاباً لاتظلّوا بعده[[2]](#footnote-2) ابدا می‌گوید بیخود كرده آن كارش بیخود بود یعنی اگر خود رسول الله هم بیاید می‌گوید نخیر یك همچنین كاری نكرده یك همچین آدم خب باید ولش كرد دیگر فی امان الله این قضیه عین آن سوسمار كه بیل را گرفته هر چه در سرش می‌زنند بابا بیل را ول كن بیا مرد را بگیر یك چیزی گیرت بیاید پاچه را بگیر كله اش را بگیر نه بیل را آهن كه نمی‌توانی بخوری بابا آن كه آهن به دردت نمی‌خورد آهن را گرفتم باید همین را از دستش بكشم خب خیلی‌ها این جوری هستند و این قسم هستند خب حالا این هم یك جور است یك قسم است خدا واقعا رحم كند به آدم كه آدم نیفتد اگر آن طرف بیفتد، آن طرف و ختم الله علی قلوبهم باشد می‌شود آن سوسمار كه دیگر هیچ كاریش نمی‌شود كرد هیچ نوع نمی‌شود برخورد كرد.

 خیلی مسئله مسئله عجیبی است خیلی عجیب است یعنی تمام بیست و چهار ساعت فكر می‌كند كه حق را باطل كند یك دقیقه فكر نمی‌كند كه حق را بگیرد بیست و چهار ساعت این مغز را به كار می‌اندازد مغز نیست این چیزهای دیگر است كه حق را باطل كند این ور برود آن ور برود كتاب را باز كند نمی‌دانم فلان نقل را پیدا كند فلان حرف را پیدا كند یك چیزی به نظرش برسد توجیه كند تأویل كند رد كند بیست و چهار ساعت این را انجام می‌دهد این یك مرضی است واقعا این یك مرضی است برای آدم دو دقیقه فكر كند بابا این حق است بپذیر راحت این را می‌خواهد این خودش یك چیزی است این هم یك داستانی دارد دیگر برای خودش كه آدم چطور اینها به این جا می‌رسد و این مسائلی است كه آدم باید فكر بكند.

 یك دفعه ما رفته بودیم خدمت مرحوم آقا سید علی لواسانی آقا سید علی لواسانی معرف عهد حضوری سركار هست؟ عهد ذكری، عهد حضوری كه نه، عهد ذكری خب ایشان آدم خیلی خوبی بود آدم با صفا و صافی بود خدا بیامرزد او را باسواد هم بود من نسبت به سوادش اطلاعی نداشتم تا این كه در اواخر زمان مرحوم آقا من یك نامه‌ای از ایشان دیدم كه نوشتند كه متأسفانه آن نامه به ما نرسیده از جمله چیزهایی كه خیلی من دلم می‌خواست آن نامه را من داشتم یك نامه‌ای ایشان داده بودند در نقد بعضی از مطالب ایشان در نقد و اینها البته خب نقد ایشان جا نداشت ولی من نامه را دیدم عالمانه نوشته شده حالا كاری به محتوا نداریم ولی عالمانه نوشته شده و معلوم می‌شود آدم اهل تأملی و اهل فضلی بوده و مطالب بسیار جالبی داشت گنجنیه‌ای بود از خاطرات و تجربیاتش كه ما از آن استفاده می‌كردیم خیلی استفاده می‌كردیم مرحوم آقا هم من یادم است كه خیلی مطالبی كه می‌آوردند منزل می‌نوشتند آنهایی كه به اصطلاح ایشان می‌گفت می‌نوشتند با همه افراد بوده با همه اشخاص بوده خلاصه كشكولی داشته از طرف و لطایف و حكایات و از جمله مطالبی كه به عرض آقا می‌رسیده ما یك روز خدمت ایشان بودیم ایشان یك قضیه ای از مرحوم آقا شیخ حسین مشكوری نقل كردند كه در نجف بودند و ایشان می‌فرمودند كه با پدر ما مرحوم بله ببخشید از مرحوم مرحوم نائینی یا یكی دیگر من در این جا شك دارم نمی‌توانم بگویم دقیقا یا مرحوم نائینی یا مرحوم آقا شیخ علی قمی‌به نظرم آقا شیخ علی قمی بوده كه از شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی یعنی یك چند صباحی هم پیش آقا آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده نقل كردند و می‌گفتند كه در یك صحبت فقهی كه بین ایشان و بین آقا شیخ حسین مشكوری در صحن نماز می‌خوانده در نجف و خیلیها هم می‌رفتند و بسیار به زهد معروف بوده صحبت فقهی بوده و دو نظر مخالفی درمی‌گیرد و نه این و نه آن همدیگر را قانع نمی‌كنند می‌آیند منزل و ایشان هم ارتباط داشته با آن مرحوم مشكوری یعنی آقای آقا سید علی لواسانی، ایشان می‌گفت ساعت ١٢ شب بود دیگر همه خوابیده بودند یك مرتبه من در منزل بودم در منزل در پشت بام بودم یكدفعه دیدم در خانه را دارند می‌زنند ساعت ١٢ شب هوای گرم و خیلی گرم بود در پشت بام بودیم می‌گفت آقا شیخ حسین مشكوری از پشت بام آمد پایین و رفت دم در ببینید كیست ساعت ١٢ آمد دید كه ایشان است عرض كردم من دقیقا نمی‌دانم كدام یك از علما بودند نائینی بوده آقا شیخ علی قمی بوده یامثلا كسی دیگر بوده ولی فرد معروفی بوده آمد دید این است گفت آقا خواب بودید گفت نه داشت خوابم می‌برد گفت ببخشید، ولی من گفتم حتی اگر هم خواب هم هستید من شما را بیدار كنم و این مسئله را به فردا موكول نكنم من رفتم در منزل و مدارك را كه نگاه كردم دیدم حق با شما بوده و گفتم كه اگر من این را امشب بمیرم بر ذمه من بر گردن من می‌ماند كه من یك حقی را كه متوجه شدم با شما در آن بحث كردم قبل از این كه بمیرم امشب بیایم به شما بگویم كه حق با شما است! خداحافظ شما، ببخشید از خواب ...

 شما ببینید این روش روش بزرگان بوده چقدر اینها مواظب بودند چقدر مواظب بودند كه یك حقی ضایع نشود و یك مسئله‌ای هست، بپذیرم حق است باید پذیرفت بپذیرم اما این كه ما خیلی خب اوضاع عوض شده است ها خیلی عوض شده اصلًا سیاه سفید شده سفید سیاه شده كه یك شخص این قدر آدم بعد مرحوم آقا این قضیه را نوشته‌اند من خیال می‌كنم در جنُگهایشان شما نگاه كنید ببینید پیدا می‌كنید این قضیه را چون یادم است ایشان آن موقع اسامی‌را نوشتند باید به حاجی بگوییم كه متصدی اینها است خود من كه داشتم این را نگاه می‌كردم برنخوردم به این داستان اتفاقا خیلی هم خوب بود كه این قضیه را می‌آوردم در تألیفات ولی فراموش كردم شاید بعد بیاورم این مسائلی است كه خیلی برای ما مهم و حیاتی است رعایت این قضیه! یك وقتی آدم به یك حق نمی‌رسد خب نمی‌رسد نمی‌رسد می‌گوید آقا نظر من این است فلان نمی‌شود تحقیق هم می‌كند یك وقتی نه می‌رسد و می‌فهمد آن وقت حالا نفس می‌گوید ا حالا شكست نفسی می‌شود این فلان می‌شود شروع می‌كند این بازی درآوردن همین طور با اطوار مختلف ...

 عرض كنم حضورتان خب علی كل حال این كلام مرحوم آخوند بر اساس مسئله جسمیت و اینها از یك جهت كه صورت جنبه عِلّی نسبت به ماده دارد كلام ایشان قابل قبول و به هر مقداری كه صورت جنبه فعلیت پیدا كند بیشتر تأثیر در ماده می‌گذارد و او را به جنبه خودش نزدیكتر می‌كند تا این جا مطلب درست اما این كه شما عنوان شریت به او می‌دهید و عنوان ظلمت می‌دهید برای ما قابل قبول و پذیرش نیست. زیرا مسئله شر بودن و ظلمت داشتن به جنبه عدمیت یك شیء برمی‌گردد در حالتی كه در مثال جنبه عدمیت هی به واسطه صور نوعیه نورانیه و مجرده تقویت می‌شود از بین می‌رود و جنبه آن تجرد و آن اشتداد وجودی و نوری بر او غلبه می‌كند شما كه الان سنگ گرانیت را سفت می‌بینید سفت بودن كمال نیست برای او كه دارید می‌آیید می‌گویید كه این خوب است و محكم است و الان چون صورت حجریت بر او غالب است این حجریت متصلب و مستحكم است و یك قوامی‌دارد و شكل دارد نه این نیست این صورت حجریت الان او را به این كیفیت درآورده است و آیا این ممدوح است آیا این برای این تلبس به آثار و صفات مختلفه به صفات مستحسنه و ارزشها آیا این صورت صورت ممدوحی است یا آن كه نه این یك صورت مستبعده است كه اتفاقا جهات عدیمه در او بیشتر است از جهات غیرعدیمه و به واسطه سنخیت بین علت و بین معلول جناب مرحوم آخوند مگر خود شما نمی‌فرمایید كه باید صورت آن ماده را به خود نزدیك كند و قابلیت او را داشته باشد تا مادامی‌كه ماده سنخیت نسبیه با این صورت نوعیه برقرار نكرده است در آثار و در خصوصیات چطور می‌تواند بین آن صورت و بین ماده ارتباط برقرار كرد تا این ماده از نظر لطافت و تجرد وجودی به مرتبه مناسبی نرسد كه صورت نامیه نمی‌تواند در او تأثیرگذار باشد تا این ماده از نقطه نظر لطافت قابلیت برای این ارتباط جسم حالا حلول نمی‌گوییم ارتباط جسم روح و اتصال روح و اشراف روح را نداشته باشد خب این جنبه لحمیت و امثال ذلك كه نمی‌تواند آن قابلیت را داشته باشد فلذا شما مشاهده می‌كنید از تمام اعضای بدن آن عضوی كه با روح ارتباطش بیشتر است مغز است از همه اعضای بدن از ناخن و آن كه از همه دورتر است ناخن ناخن این ارتباطش با روح كمتر است شما ناخن را قیچی می‌كنید هیچ دردتان نمی‌آید و بعد مو است این مو را قیچی می‌كنید ناراحت نمی‌شوید و بعد می‌رسد به این فرض كنید كه بشره كه بشره باز نزدیكتر است و بعد می‌رسد به آن بشره پایین تر لحم و بعد به استخوان تا این كه آن مساری و قلب و اینها هر كدام از اینها تا می‌رسد به سلسله اعصاب از همه اعضا به روح نزدیكتر در بدن یكی ماقبل به آخر آن سلسله و شبكه عصب است كه به مجرد برخورد شما را تحریك می‌كند متألم می‌شود و همین طور می‌تواند آن خصوصیات و آثار جانبی و خارجی را به خود بگیرد و به شما منتقل كند این عصب وقتی كه به مغز می‌رسد آن مغز می‌شود حساستر و لطیفتر و ظریفتر و از همه اعضا به روح نزدیكتر لذا قلب از كار می‌افتد شما می‌توانید با یك پمپاژی بتوانید خون را بگردانید كبد از كار بیافتد فرض كنید كه با یك جزء متابولیكی كه بتواند متابولیسم را ایجاد بكند و آنالیز كند و تجزیه و تركیب كند آن موادی را كه خوردیم به ١٢٠ جزء تقسیم كند كلیسم را بگیرد ید را بگیرد فلان را بگیرد و پروتئین را همه را یكی یكی جدا بكند شما می‌توانید یك دستگاه به جایش بگذارید ولی به جای مغز شما نمی‌توانید چیزی بیاورید كه آن به روح برگردد شما روده را می‌توانید حذف كنید روده را فرض كنید كه جراحی می‌كنند نیم مترش را برمی‌دارند یك مترش را برمی‌دارند بعضی ها هستند به لاغری حتی فرض كنید كه اینها را برمی‌دارند یا یك چیزی می‌زنند در اینها خب این یك مترش حذف شد نیم مترش حذف شد مشكلی پیش نمی‌آید ولی اگر مغز از كار بیافتد دیگر روح ارتباطش با بدن در این جا قطع می‌شود آن وقت نگاه به سلولهای مغز كنید سلولهای مغز آسیب پذیرتر از همه سلولهای بدن هستند حتی از سلولهای عصبی هم آسیبشان بیشتر است دقت و ظرافتشان بیشتر است چرا چون یك قلب را خدا نمی‌آورد آن را وسیله ارتباط بین روح و بدن قرار بدهد مغز را می‌آورد قرار بدهد فلان قسمت مربوط به حافظه است فلان قسمتش مربوط به استعداد است فلان قسمتش فرض كنید كه مربوط به سمع است فلان قسمتش مربوط به دیدن و شنوایی و همین طور قسمتهای مختلف و خب قسمتهای ناشناخته‌ای هنوز در مغز وجود كه دارد كه هنوز ناشناخته است هنوز ناشناخته است این قسمت بالای مخچه كه تقریبا حدود دو سانت در دوسانت است آن هنوز به عمق آن پی نبردند ولی می‌گویند كه مركز حساسی است كه خود آن تمام مغز را می‌تواند كنترل كند این ارتباط بین سلول و بین روح شما می‌بینید كه دقیقتر است لذا از همه جهات این محافظتش بیشتر است یك پرده روی مغز افتاده كه این را محفوظ نگاه دارد چهار رگ از قلب به مغز می‌رود برای این كه بیشتر بتواند كنترل كند چهار دقیقه اگر خون نرسد سلولها از كار می‌افتند نمی‌دانم محافظتی كه تمام این شاكله بدن این چیز شده برای این كه آن رقیقترین خون عمیقترین خون اولین خونی كه تصفیه شده از ریه آمده در قلب اول باید به مغز برسد بعد به سایر اعضای بدن برسد خب این به خاطر چیست این به خاطر جنبه شروریتش این اوصاف و آثار را دارد یا به خاطر جنبه كمالی این اوصاف را دارد! كدام یك از اینها پای شما آیا این شرافتش بالاتر است كه به هر جا می‌توانید بزنید یا به هر جا برود یا این مغز سربا این سلولها این فرض بكنید كه خصوصیاتی كه دارد و كدام یك از این دو تا بیشتر آسیب پذیر است آن ناخن شما كه می‌گیرد این آسیب پذیرتر است یا این چیزها.

 این مسئله به این كیفیت نیست كه در این جا به اصطلاح مطرح است آن كه هست در این جا این است كه عكس قضیه است هر چه جنبه تجرد صورت نوعیه نسبت به مراتب تجرد قویتر باشد تأثیر او در این جسم و هم سنخ كردن آن حیثیت قابلی را به حیثیت فاعلی بیشتر خواهد بود عكس آن چه را كه گفته شده است البته مرحوم حاجی هم به همین كیفیت تقریر كرده‌اند البته نه به این كیفیت كه من عرض می‌كنم این جنبه نوریت و جنبه تجردی كه در این جا هست این جنبه تجرد باعث می‌شود كه قابل را به آن مرتبه خود نزیكتر كند و آن خصوصیات سلبیه را تبدیل به خصوصیات نوریه كند لذا شما مشاهده می‌كنید كه آن نفس و روح است كه بدن را در اختیار می‌گیرد و آن مطاوعه را به حد كمال می‌رساند یك انسانی كه از این مسائل عالیه و راقیه برخوردار نیست نمی‌تواند نفس خود را به كار بگیرد آن آن چه را كه بر صلبیت بدن بخواهد انجام بدهد و بدن را به كار می‌گیرد اضافه می‌كند او را نمی‌تواند به استخدام بگیرد نمی‌تواند جنبه مطاوعه را در او تشدید كند ولی همین نفس وقتی كه صورت نوعیه اش تغییر پیدا كرد به مراتب تجرد رسید یا به مراتب مثالیه غیر از مراتب نورانیت رسید شما می‌بینید این بدن را در اختیار می‌گیرد خصوصیات مادیه را از او سلب می‌كند كارهایی از این بدن انجام می‌دهد كه سایر افراد انجام نمی‌دهند تصرفاتی در این بدن می‌كنند كه سایر افراد نمی‌كنند.

 روی آب راه می‌رود روی هوا راه می‌رود طی الارض می‌كند تولید ابدان می‌كند فرض كنید كه باعث حالا خلق و التیام و اینها می‌شود از دیوار رد می‌شود این كه از دیوار رد می‌شود چطور الان من رد نمی‌شوم تا بخواهم بروم صاف این پیشانی می‌خورد به دیوار ولی آن می‌آید یكدفعه شما نگاه می‌كنی ا آن طرف دیوار پیدا شد می‌گوید سلام علیكم حال شما خوب است این كه الان این حیثیتی را انجام می‌دهد این حیثیت ماده چه شد؟ این صلبیت چه شد؟ این صلبیت و این استقامتی كه در این بدن بود كجا رفت این استخوانها پس كجا رفت سر این قدری كجا رفت؟ آن جنبه مطاوعی در او قوی می‌شود به واسطه اشتداد صورت نفسیه و صورت نوعیه این اشتداد صورت نوعیه جنبه علی دارد آن بدن را می‌گیرد و در خود هضم می‌كند و او را به هر كیفیتی كه بخواهد درمی‌آورد گاهی روی زمین حركت می‌كند گاهی وزن خود را از ٦٠ كیلو به ٦٠٠ كیلو می‌تواند تغییر بدهد آن جنبه تراكم را می‌تواند به نحوی تقویت كند كه ارتباط فیزیكی با آن زمین به نحوی باشد كه باعث بشود كه آن میزان برود بالا گاهی اوقات وزن ١٢٠ كیلویی خود را می‌تواند به ٢ گرم تقلیل بدهد ١٢٠ كیلو می‌رود كنار و تبدیل می‌شود شما می‌بینید روی آب راه می‌رود مثل پر كاهی این را دارد انجام می‌دهد.

 خدا رحمت كند یكی از دوستان بود سابق به رحمت خدا رفت خلاصه این حالات خوبی داشت در بعضی از اوقات یك حالات خاصی و حالات وجدی پیدا می‌كرد یك دفعه من در كنارش بودم یك صحبتی بود داشتیم جایی می‌رفتیم كنار یك منزلی ایستاده بودیم قبل از این كه در بزنیم خلاصه این یك حالت شعفی بر او پیدا شد و یكدفعه ما را گرفت انداخت بالا با این كه زور من پیش‌تر وزنم هم از او سنگین‌تر بود سه متر و نیم من رفتم بالا پشت بام خانه را دیدم همدان هم نبود همین قم بود پشت بام منزلی را كه بود دیدم كه در آن منزل آلو گذاشتند خشك بشود آن منزلی كه تقریبا ٤ متر بود سه متر و نیم بالاتر بود بله ٤ متر یك طبقه بود ولی من رفتم، بعد ما را گرفت گفتم فلانی این چه بود گفت حالا به كسی نگو بابا آبرویمان را نبر این الان در این وزن واقعاً وزن ٦٠ كیلو بودم كمتر نبودم بله ٦٠ كیلو را داشتیم آن موقع‌ها چطور خودش ٣٠ كیلو نمی‌تواند بردارد یك كیسه برنج را نمی‌تواند بردارد دیسك گرفت بیچاره اصلًا یك مدتی افتاد یك كیسه برنج از بقالی گرفت برد خانه این سی كیلو را نتوانست بردارد ولی این چطور ٦٠ كیلو من را انداخت بالا این آلو را دیدم كه گذاشتند خشك بشود و این حرفها این چطوری انجام می‌شود؟! این همین یعنی وقتی كه روح می‌آید این بدن را در تسخیر خودش می‌گیرد نه این كه وزن زیاد می‌شود آن وزن را می‌گیرد اگر من هم باشم یك فوت كنم می‌رود بالا آن وزن و ثقل وقتی گرفته می‌شود چه حالا ٦٠ كیلو باشد چه ٦٠٠ كیلو باشد یكی است! چون ماده می‌آید در تسخیر قوای آن جنبه فاعلی قرار می‌گیرد دیگر بین ٦٠ كیلو و ٦ كیلو و لذا فرقی دیگر نیست اگر فیل هم بود همین كار را می‌كرد اگر فیل ١٢ تنی هم بود این كار را می‌كرد می‌رفت آلوچه را هم آن بالا می‌دید چه خبر است و وقتی رفتیم خانه یارو گفتیم كه ببینیم شما آلو خشك نمی‌كنید گفت كه چرا خشك می‌كنیم گفتیم حالا دارید حالا به روی خودمان هم نیاوردیم ما گفتیم دارید برو یك خورده بردار بیاور این حرفها گفت چطور شده شما به فكر آلو افتادید سر ناهار! گفتم خب هوس كردیم دیگر گفتیم هوس كردیم آلو برداشته بود گوجه بود چی بود هم سیاه بود هم زرد بود خلاصه یكی دو كیلو از او برداشتیم این بلند كردن صرفید!! برای ما و الا یكیش هم برای ما نمی‌آورد ما رفتیم در آن جا كشف سر كردیم اسرار را كشف كردیم دو كیلو آلو هم نصیب ما شد گفتم بیا فلانی نصفش مال تو بیا این پورسانت تو گفت همشهری چانه‌اش را من زدم تو به من نشان دادی نصف نصف لی نصف لك برادرانه تقسیم كردیم خدا بیامرزد او را

 تلمیذ: ظاهراً بعضی‌ها نسبت به معاد جسمانی ...

 استاد: بله البته خود مرحوم آخوند هم در اینجا اشاره‌ای دارد كه اصلا در بحث معاد جسمانی مسئله به همین كیفیت است چون روح وقتی كه به آن مرتبه تكامل خودش می‌رسد بدن را از این خصوصیات بدنی مادیه دنیویه خارج می‌كند و با خود تشكلش در آن جا هم سنخ می‌كند هم سنخی بدن با روح در آن جا عبارت است از همان بدن مثالی كه با بدن مثالی بتواند بیشتر از آثار تجرد بهره بگیرد و آن دست و پاگیری كه در آن دنیا نسبت به تصرفات نفس و روح هست آن دست و پا گیری وجود نداشته باشد این البته یك همچنین بحثی است و از این نظر هم اشكالی ندارد یعنی نه این كه حالا اگر این بدن باشد ایراد پیدا می‌شود ولی استدلال بر وجوب بدن مثالی از این راه نمی‌شود كرد ولی خب اشكال ندارد كه آن هم باشد ولی بر وجوبش نمی‌شود استدلال كرد صحبت در این جا است كه این بدن به واسطه نفس و به واسطه صورت نوعیه در تحت تسخیر نفس و روح برمی‌آید پس بنابراین ما از این نقطه نظر مشاهده می‌كنیم هر چه جنبه صوری قویتر باشد جنبه نورانیت بدن بیشتر است نه این كه شر و ظلمت در او بیشتر است.

 ذکرٌ اجمالی کلما کانت الصوره اشد فعلیه و شرفا و نوریه در مراتب تجرد مثل نامی مثل حیوان مثل انسان مراتب انسان و امثال ذلك كانت الماده القابله لها اشد انفعالا اشد انفعالش درست است ولی از نظر خست و ظلمت این كه این قدیم الاثار وجودیه للماده است از این نقطه نظر محل ایراد است الهیولا الاولی كما سیتضح این هیولا منبع خست و منبع دایره شر و وحشت است هیولای اولیه اسمش را گذاشتند هیولا مگر نمی‌گوییم مثل هیولا می‌ماند یعنی خیلی آدم از او وحشت می‌كند خیلی از نظر وحشت و اینها به خاطر این كه ابهام محض است دیگر جنبه وجودی ندارد آدم تصور نمی‌تواند بكند كه این چیست واقعیتش چیست هیچ انسی با او ندارد جنبه استقراری ندارد حالا تا این كه صورت نوعیه بخواهد بر او بیاید تلك عجوزی شوهاء این از آن عجوزه زشتی كه تا این جا گرفته فقط چشمهایش پیداست كه مبادا صورتش پیدا بشود و همه خواستگارها بگذارند در بروند دیدید یارو آمده بود می‌خواست زن بگیرد یك پیرزن ٥٧ ساله بود ولی ظاهراً خدا بیامرزد یكی می‌گفت من بودم در مجلسش بعد پیرزن ٥٧ ساله این جوری می‌كرد اجازه بدهید بروم از بابایم اجازه بگیرم گفتم برو زنیكه تو انگار دختر ١٥ ساله هستی اجازه بدهید از بابایم اجازه بگیرم ایشان اول اجازه بدهند خدا بیامرزد آقای مجتهدی نقل می‌كرد می‌گفتم بابا كسی تو را نمی‌گیرد حالا می‌خواهی بروی از بابایت اجازه بگیری زود قبول كن والا داماد درمی‌رود بالاخره ناز ناز است دیگر بعضیها باید بدانند كجا ناز كنند تلك عجوزی شوهاء كه لم یصادقها نفس نوریی نفس نوریه اصلا با این برخورد نكرده الا بعد تحلیتها بعد از تحلیه‌اش بحلل الصور الجمسیه و النورایی و تنورها بنور القوة و الکیفیات و خروجها عن الصرافة قوتها به صور جسمیت باز متحلی بشود تا این كه این نفس نوریه بیاید و بر این اشراق پیدا بكند و متنور بشود به نور قوا و كیفیات و خروجش از قوتها و سذاجی وحشتها و ظلمتها باید بیاید بیرون و این كه بشود نگاه كرد این بالاخره چیست چه ماده‌ای است چه قضیه‌ای است درابهام كه نمی‌شود وحیثت تحقق ان مبدأ تلک الصور و القوة و الکیفیات مبدأ این صور و قوا و كیفیات بعد تعلق النفس مبدأش خود نفس است وقتی كه نفس تعلق به یك ماده گرفت آن آثاری كه از این ماده بروز می‌كند اینها همه از منشآت نفس است كه به واسطه اشراف بر ماده این آثار را از ماده ابراز می‌دهد اظهار می‌دهد این آثار را البته بتأیید المبدأ الاعلی كه از آن جا باید این اتصال برقرار باشد فاذن انقطع تعلق النفس عنها وقتی كه حضرت عزرائیل آمد و طناب انداخت گردن و نفس را كشید بیرون و این بدن را انداخت وانبتّ فیضان ما یفیض علیها آن فیضان آن كه از نفس بر او افاضه می‌شد قطع بشود من القوة و الکیفیات التی از قوا و كیفیاتی كه کانت البستها و حللها قبلا این قوا را بر این بدن و ماده پوشانده بود و این حلل را پوشانده بود جمالش كمالش و حركتش رشد و نموش تمام اینها آثاری بود كه از این بدن بروز پیدا می‌كرد به واسطه نفس همین كه این روح بیاید بیرون آن جمال تبدیل می‌شود به غیر جمال آن كمال تبدیل می‌شود به غیر كمال همه می‌دوند و فرار می‌كنند و زود خاكش می‌كنند می‌ریزند یا علی!

 صارت کأنها راجعه الی صرافه هیولیتها برمی‌گردد به همان هیولای اولیه‌اش متلاشی و پراكنده می‌شود خصوصیاتش را از دست می‌دهد بعد از یك مدت هم در قبر را برداری می‌بینی كه فقط یك مشت خاك در آن قبر وجود دارد المعرّاة عن کل حلیه وصفة فی نفسها فأصبحت این معرض است برای للإنمحاق و التلاشی و متلاشی شدن می‌شود و باعث وحشت طبع می‌شود موحشه للطبع مستکرهة علیه انسان دیگر نگاه نمی‌كند یك پارچه می‌اندازند رویش كه چشم آدم نیافتد کما یشاهد من استیحاش الانسان عن رویة أجساد الاموات الانسانیة و انقباضی عن الانفراد بمیت سیمّا فی اللیل المظلم‌. از استیحاش انسان از رویت اجساد اموات انسانیه و انقباضش عن الافراد به واسطه میت بخصوص در شب مظلم.

 برای انسان كه یك همچنین حالتی پیدا می‌شود كه انسان دیگر نفرت پیدا می‌كند این را بگیرد چون دیگر آن جنبه حیات را ندارد البته خب عرض كردم یك تمثیلی می‌توانیم بگوییم در شب و نفرتی كه اینها پیدا می‌شود این نه به خاطر این قضیه است به خاطر آن استیحاشی است كه خود انسان از جدا شدن روح دارد نه از این بدن و الّا این بدن بدن است خیلی‌ها هم هستند كه ندارند مرده شور اصلا كیف می‌كند كه حالا فرض كنید كه مرده بخوابد و آدم خودش باشد می‌گذارد فرار می‌كند از یك قبرستان ولی مرده شور اصلا ده تا مرده هم كنارش باشد رختخوابش را می‌اندازد این طرف و راحت صدای خرخرش هم می‌رود بالا این به واسطه جنبه انس است.

 اما آن مسئله‌ای كه در این جا هست خب باید به او دقت كرد همین است كه آن مسئله خست و ظلمت این باید جایش عوض بشود به نورانیت به هر مقداری كه آن نفس در تجرد نزدیكتر باشد آثار خود را بیشتر منتقل می‌كند! لذا اولیاء خدا بدنهایشان با دیگران از این نقطه نظر فرق می‌كند ائمه علیهم‌السّلام چرا بدنهای ائمه مورد تقدیس و احترام هست برای انسان؟! امام رضا علیه‌السلام همه جا هست چرا شما می‌روید مشهد او را زیارت می‌كنید؟ چرا امام رضا علیه‌السلام كه مشهد نیست امام رضا علیه‌السلام همه جا هست امام همه جا هست ولایت امام كه اختصاص همان بدنی كه مدتی با امام بوده آن بدن قداست پیدا می‌كند آن بدن نورانیت پیدا می‌كند با سایر ابدان فرق می‌كند و به واسطه توجهی كه روح دارد با این بدن به واسطه او آن مكان هم با بقیه مكانها متفاوت می‌شود لذا شما بلند می‌شوید می‌روید زیارت برای همین می‌روید زیارت امام رضا علیه‌السلام كه منحصر در مشهد و منحصر در قبه و بارگاه نیست همه جا ولایتش ملكوت سماوات و ارض را گرفته! همین كه شما می‌گویید امام رضا علیه‌السلام یعنی الان حضور دارد یعنی الان در نفس شما حضور دارد یعنی الان بر شما اشراف دارد نه این كه حالا بخواهید بلند شوید بروید ١٥٠ فرسخ از این طرف نه این بدن به واسطه اتصالش با روح قدسی امام علیه‌السّلام خودش دارای شرافت می‌شود و از همان منبع علت كسب فیض می‌كند و لذا از این نظر تفاوت می‌كند خب رسیدیم به مسئله مثل افلاطونی

 تلمیذ: نكته زیبایی كه در تجرد وجود

 استاد: بفرمایید سمع كه داریم گرچه نطق نداشته باشیم بفرمایید

 تلمیذ: فرمودید كه شئ تجرد دارد ظهورش هم در عالم ماده تجردش را از دست نمی‌دهد آیا تجردش را از دست نمی‌دهد نسبت به تمام اوصاف همین جور است یا صرفاً بساطش را هم از دست نمی‌دهد مثلا این وجود بسیط.

 استاد: بساطتش را هم از دست نمی‌دهد.

 تلمیذ: در این صورت چرا وقتی كه از یك طرف ذات حق عین اشیاء است یا نه می‌گوئیم اشیاء عین ذات است در مورد مجرد از یك جایی تحلیلی مرحوم علامه دارند می‌فرمایند كه ذات حق مساوق با اشیاء نیست در عین حال تمثیل در این فرمایش می‌فرمایند ولی عینیت از یك جنبه است عینیت به معنای عینیت معلول با علت خب علت هم همان معلول است! دو طرفه باید بگوییم عینیت است بنابر مطلب حضرتعالی وقتی چیزی از دست نمی‌دهد معلول همان علت است!

 استاد: بله

 تلمیذ: و ما این جا فقط از یك طرف عینیت را می‌خواهیم اثبات كینم چرا از دو طرف اثبات نمی‌كنیم؟!

 استاد: نه معلول از این نظر كه جنبه ترتب دارد و خود این جنبه ترتب باعث اضعفیت آن به اصطلاح حیثیت علی می‌شود در معلول و همه اینها از آن جا پیدا می‌شود.

 تلمیذ: اضعفیت یعنی چه؟

 استاد: ببینید شما الان یك وجودی هستید این وجود شما دارای مراتب مختلفه تعین خارجی است اولا آن چه كه به حسب ظاهر مشاهده می‌شود سر و دست و پا و گردن و فرض كنید كه این خصوصیات جسمیه‌ای است كه این‌ها به چشم می‌آید این یك مسئله، بعد وقتی كه نگاه می‌كنیم می‌بینیم كه این وجود دارای جهات دیگری هم هست كه آن جهات به چشم نمی‌آید ولكن قاعدتا باید باشد یعنی در ملاحظه با سایر جهات در ملاحظه با چوب و سنگ و اینها می‌بینیم آن تصرفاتی كه شما می‌كنید آن تصرفات را سنگ و چوب و اینها نمی‌كند پس یك چیز دیگر این جا هست كه آن از چشم مخفی است ولی از عقل و ذهن و ارتباط مخفی نیست آن عبارت از یك نفس است كه آن نفس موجب تحرك است موجب فهم و سمع است ولیكن آن نفس در این چوب و اینها لذا آنها پنجاه سال صد سال هم بگذرد و كسی درش را باز نكند خودش باز نمی‌شود این مسئله وجود نفس یك پدیده دیگری است كه این وجود دارد و این را انسان ادراك می‌كند

 می‌آییم سراغ نفس می‌بینیم كه هر نفسی ممكن است یك آثار خاصی از خودش سربزند و این آثار خاص مطابق با خصوصیات همان خواهد بود یكی می‌تواند این مطلب را بگوید یكی نمی‌تواند بگوید یكی این قضیه را می‌تواند ابراز كند یكی نمی‌تواند یكی آن عمل را می‌تواند انجام دهد یكی نمی‌تواند انجام بدهد پس گرچه خود او دارای نفس است ولی باز در خود نفس هم یك پدیده‌های دیگری است یك حقایق دیگری هست یك صفات و ملكات دیگری است كه آن صفات و ملكات موجب انبعاث نفس هستند به تصرفات مختلف و به كارهای مختلف این پدیده های تودرتو و این تعینات تو در تو همه در یك شخص وجود دارند بعضش قابل رویت هست بعضی قابل رویت نیست حالا صحبت در این است كه این پدیده‌های تو در تو كدام یك نسبت به دیگری جنبه علیت دارد و قویتر است؟ قویتر از این نقطه نظر كه او حاكم است و محكوم مسلم وقتی كه شما نگاه كنید ببینید كه چوب آن كاری را نمی‌تواند انجام دهد كه شما انجام می‌دهید پس معلوم می‌شود كه با این كه شما جسم دارید و او جسم دارد این جسم شما در تحت تسخیر یك شیء دیگری است كه آن شیء دیگر بر او قدرت و قوت دارد و او را در اختیار می‌گیرد و آن جنبه اراده و مشیت خودش را به این نحو اعمال می‌كند اعمال این جنبه اراده به معنای اقتدار عِلّی است نسبت به وجود ضعیفتر و الا یك شیء آیا می‌تواند نسبت به شیء دیگر اقتدار داشته باشد تأثیر بگذارد؟ نه، نسبت به مافوق می‌تواند، نمی‌تواند، نسبت به مساوی هم نمی‌تواند چون ترجیح بلامرجح است در اولی ترجیح مرجوح بر راجح است پس می‌ماند یك قسم از این سه قسم و آن این است كه آن جنبه قابل جنبه‌ای باشد كه جنبه معلولی داشته باشد از نقطه نظر وجودی ضعیفتر باشد تا بتواند در او تصرف كند و الا نمی‌تواند تصرف كند علت وجود صادر اول برای همین است كه خدا در صادر اول متصرف است صادر اول در دوم و همین طور تا این كه به مراتب جزئیه می‌رسد مانند نفس كه اینها به واسطه مراتبی كه دارد هر كدام در دیگری تأثیر می‌گذارند این تأثیر گذاشتن او را خارج نمی‌كند و به دو چیز منفك كند ضعیف و ضعیف تر می‌كند قوی و ضعیف می‌كند قوی و ضعیف غیر از عدیم الوجود است غیر از فرض بكیند كه شیء فانی است

 تلمیذ: در این عالم ماده كه شما نفی ماده می‌فرمائید.

 استاد: ببینید، نه نفی ماده می‌كند، نه نفی ماده مستقل می‌كنیم! نه نفی ماده نفی ماده در قبال نفس وجود دارد منتهی اسمش را كه ما ماده می‌گذاریم به خاطر اختلافش با او است ما ماده ای كه یعنی ماده‌ای كه این ماده به قول محروم آخوند بی بها است و دارای شرور و ظلمت است ما این عنوان را برمی‌داریم می‌گوییم ماده دارای شر نیست دارای ظلمت نیست ماده دارای نورانیت است منتهی نورانیت او ضعیفتر است از نورانیتی كه در آن مراتب بالاتر است

 تلمیذ: چرا ضعیفتر است؟

 استاد: ضعیفتر است

 تلمیذ: من كاری به دیگران ندارم من با فرمایش و مبنای حضرتعالی كار دارم كه فرمودید در عین این كه ماده است مجرد است در عین اینكه مجرد است صفات تجرد را هم دارد.

 استاد: بله

 تلمیذ: خب این كه صفات تجرد را دارد چطور می‌توانیم بگوییم كه این در عین حال تمام صفات و اوصاف و بساطت وجود در این جا محسوس است در عین حال هم اضعف است.

 استاد: ببینید خود تجرد را كه ما بخواهیم تفسیر كنیم ما را به این جا می‌رساند اصلا معنای تجرد یك معنایی نیست كه شما الان در ذهنتان است كه آن شیء مجرد یك امری است با ماده منافات دارد و یك مسئله جدایی است در یك عالم دیگر و ما فقط به او فكر می‌كنیم و به این ماده به نظر دیگر نگاه می‌كنیم این مسئله مجرد نیست مسئله تجرد یك حقیقتی است كه آن حقیقت خود را می‌تواند به صور مختلف دربیاورد

 تلمیذ: ...؟

 استاد: اجازه بفرمایید، این كه به صور مختلف می‌تواند دربیاید این به این معنا است در عین این كه آن هویت ذاتیه خود را نگاه می‌دارد بارها من گفتم از دست نمی‌دهد به صورت دیگر دربیاید الان شما این كتابی كه دارید می‌بینید این هویت اولیه را از دست داده هویت اولیه این چه بوده؟ درخت بوده آن هم در برزیل این درختی كه در برزیل بود الان دیگر نیست اره كردند بریدند او را بعد آن را برداشتند منتقل كردند به كارخانه چوبش را برداشتند تخمیر كردند تمام اینها را عوض كردند روی تنه درخت عوض كردند الان شما این را كتاب دارید می‌بینید پس این الان درخت در برزیل نبوده در برزیل یك وقتی یك درختی بوده این درخت مربوط به ٥٠ سال پیش بوده حالا من نمی‌دانم كتاب پنجاه سال پیش یك تنه داشته این قدر بعد این دیگر الان وجود ندارد الان جای آن درخت چمن كاشتند الان فرض بكنید كه دیگر به طور كلی مضمحل شده آن تبدیل شد از این صورت به این صورت به این صورت صورت قبلی را از دست داد الان درخت است نه بابا كتاب است شما دارید كتاب می‌خوانید یكی یكی از دست داده تا الان در مقابل شما به این كیفیت قرار گرفته، صحبت من این است در این سیری كه تا این جا انجام شد و شما هم به چشمتان دیدید كه این قبلا درخت بود اگر یك صورتی را كتابی كردند در مقابل حضرتعالی هست و وقتی كه می‌خواهید مطالعه بفرمایید در را می‌بندید كسی نیاید بالا ذهنتان به هیچ وجه چنان فرو برود در این اسفار كه هیچ كسی حتی اهل بیت نتواند شما را در بیاورد می‌گوئید بگذار مطالعه‌ام را بكنم برو كنار خلاصه ما را از این مطالب چیز نكن در قبال بغل این شما یك عكس هم بگذارند بگویند این كتابی كه دارید می‌خوانی این درخت در جنگل‌های برزیل بوده این ا عجب پس من الان چه دارم می‌خونم این كه من میخوانم چه بوده گیرم بر این كه مركب آن نبوده مركب اینها را از چه می‌گیرند آن هم از یك ماده ای كه در فلان جا بوده آن ماده این بوده این چیه این دو تا را می‌گذارم بغل هم آن وقت شما این سیری كه طی شده ببینید این سیر آمده چه بر سرش آمده تا الان در روی میز شما این قرار گرفته آن كه در همه اینها بوده آن چه بوده این است این را شما در مورد مجرد بیاورید ولی این یك مثال برای مجرد آن وقت دیگر معلوم می‌شود نه ماده‌ای هست ماده هست نه به این تعریفی كه می‌شود كه از روح جدا می‌شود یك حقیقتی كه در همه صور سریان دارد و جریان دارد و در همه جا هست وقتی كه در همه جا هست آن نور وجود همه جا هست دیگر ظلمتش كجا بود جناب شیخنا؟!

 تلمیذ: ما به ظلمت آن كاری نداریم ما به عینیت كار داریم

 استاد: عینیت هم هست آن عینیت مختلف است آن عینیت را حفظ می‌كند شما الان نمی‌بینید شما كه آن صورت درخت را الان دارید می‌بینید نمی‌توانید آن را در این ببینید می‌بینید این قبلا بوده ولی اگر چشمتان باز شود یك طناب می‌بینید كه این طناب الان وجود دارد

 تلمیذ: در روح مجرد دیشب داشتم نگاه می‌كردم یاد فرمایشات شما افتادم

 استاد: البته نسبت به روح مجرد باید بفرمایید عرائض!! هر چه هست آن است ما فهم ناقص خودمان یك چیزی این وسط البته در این گونه مطالب همان طوری كه می‌فرمایید بله یك مسائلی هست كه خود من دارم روی آن تحقیق می‌كنم كتاب توحید علمی‌و عینی آقا را یك حواشی دارم نسبت به آن انجام می‌دهم ان‌شاءالله تكمیل بشود تا مثلا ببینیم حتی مرحوم علامه طباطبایی هم همین طور به اصطلاح از تعلیقات اول شروع كردم بعد بیایم سر خود متن خود همان علمین خب ان‌شاءالله دیگر

 تلمیذ: یك مكاشفه‌ای را خیلی سال پیش بود نقل كردید از یكی از دوستان در جلد اول اسفار ...

 استاد: نه منافاتی ندارد ببینید دو حیثیت است یك حیثیت كه گفت همه جا می‌نگرم نور رخت جلوه‌گر است او اگر می‌دیده همه آن برنج را در نور می‌دیده نور دوم همان نور شدت و ضعف و صفات مختلفی كه عارض می‌شود آن وقت دومی‌آن جا فرق می‌كند قضیه دوم فرق می‌كند عالم تكلیف برای دومی‌می‌آید نه برای اولی اولی نه همه یكی هستند در حقیقت توحید همه منعمر هستند همه در آن جا فانی هستند ألست بربكم همه گفتند بلی ولی این جا كه می‌آید جنبه تكلیف می‌آید یكی شمر و یزید و یكی هم می‌شود امام حسین و فرض كنید كه دیگر برنامه مثنوی و مولانا این جا است بله آن درست است ولی خب به دو حیثیت فرق می‌كند لذا فرق بین عارف هم همین است عارف دو نظره مختلف دارد این را من بارها عرض كردم

 دیشب بود یك مسئله‌ای كه حاجی یك چیزهایی نوشته بود برای یك بنده خدایی آورد به من نشان داد دیدم از كتابهای مرحوم آقا آورده من نگاه می‌كردم خیلی عجیب ایشان در مسئله ولایت فقیه كه باید فقیه به كلیت رسیده باشد و از جزئیت آن جا توضیح می‌دهند كه ولایت فقیه وقتی كه ولی فقیه به كلیت رسیده این نیست كه فقط یك كتاب خوانده آن كتاب را همه خواندند نه نفسش و روحش به آن حقیقت كلی متحد شده باشد! دیگر در آن جا دیدگاهش نسبت به افراد تغییر می‌كند خیلی عجیب است خیلی عجیب است این مسئله دیگر در آن جا وقتی كه نگاه به یك شیء می‌كند نگاهش با سایر افراد فرق می‌كند!

 شنیدم كه یك شخصی دیروز پریروز بود یا پریشب بود قرار بود صوتش را برای من بیاورد صوتش را بیاورد كه گفته بود كه پیش یكی از این آقایان صحبت مثنوی شده و آن آقا گفته این علیه ما علیه یكی از آقایان مراجع! بعد گفتند كه فلان آقا در قم كه الان هم حیات دارد از فلاسفه و دارای كمال و گفت ایشان هم علیه ما علیه! خب بیایید نگاه كنید یك مرجع تقلید در سن صد سالگی حدود صد سالگی دارد به یك عالم می‌گوید علیه ما علیه! كه خودش در قم زنده است حالا زنده و مرده ندارد اگر بمیرد چه می‌گوید یك مرجع تقلید كه ملجأ هست برای مردم! به یك عالم ناسك نمی‌دانم فرض كنید كه اهل علم و فضل و صفات معروف و مشهوری كه خب همه به عنوان فلسفه و حكمت و اینها دارد می‌گوید علیه ما علیه! آن وقت این آقا شده مرجع تقلید و خب حالا ا گر بیاید ولایت فقیه را به دست بگیرد چه خواهد شد چه بر سر این امت خواهد آمد این جا است كه مرحوم آقا می‌فرمایند كه باید ولی فقیه متصل به عالم غیب باشد! باید متحد باشد! آن ولی فقیه است كه در عین زشتی كه ما می‌بینیم زیبا می‌بیند! در عین آن خلافی كه ما داریم می‌بینیم دو جنبه را می‌بیند یك جنبه خلافی كه الان دارد یك بی حجابی كه خب بی حجاب بی‌حجاب است خلاف است خلاف كرده الان یك بی‌حجابی اگر بیاید شما چكار می‌كنید نگاهش می‌كنید این خلاف را می‌بیند این خلاف دیدن مشخص است فرض كنید كه یك امر خلاف شرع، شرع دستور به حجاب داده و این الان خلاف كرده ولی یك چیز دیگر را هم می‌بینید آن نفسی كه پشت این است آن را دارد می‌بینید آن فكر را دارد می‌بیند آن نحوه صفات را دارد می‌بیند كه هزار تا از من و شما این به خدا نزدیكتر است! آن آن را هم دارد می‌بیند آن را ما نمی‌بینیم آن را آن ولی فقیه می‌بیند لذا آن می‌داند چطور با این روبرو بشود چطور با این برخورد كند ما نه ما جور دیگر برخورد می‌كنیم همه عالم را هم دیدید می‌ریزیم به هم كل ملكوت آسمان و ارض و همه چیز را چیز می‌كنیم و بعد هم كه درست شد آن عارف هر دو جنبه را می‌بیند لذا فرض بكنید ما طرف وقتی كه بیاید پیش ما بگوید كه آقاجان من آمدم زنا كردم بیا من را .. كن آی چه كردی اگر نكرده برمی‌داریم می‌آوریم چند تا چوب و فلان را در سر و مغز و فلانش می‌زنیم تا بگوید بله آقا من زنا كردم!! آی زنا كردی امضا كن آی ایها الناس این آمده فلان كرده و مستحق رجم و اعدام است!

 ولی همین زن وقتی می‌رود پیش امیرالمومنین تا می‌گوید من زنا كردم بلند شو برو در خانه‌ات بلند شو برو این حرفها چیست می‌زنی برو پی كارت اصلًا نمی‌خواهم بشنوم چرا در حالتی كه عمل یك عمل است و این زن هم همان است این همان است شما فاصله زمانی را حذف كنید می‌شود همان دیگر چرا او وقتی می‌رود پیش امیرالمومنین این برخورد را می‌كنند ولی وقتی كه پیش من می‌آید برمی‌دارم سنگسارش می‌كنم به تیرش می‌بندم چرا چون او عارف است او موحد است او به جنبه دیگر دارد نگاه می‌كند به خصوصیات دیگر دارد نگاه می‌كند كه آن خصوصیات از دید من مخفی است فقط من یك شر ظاهر را می‌بینیم خلاف ظاهر را می‌بینم بر اساس خلاف ظاهر می‌آیم حكم می‌كنم ولی آن خصوصیات باطن كه او اصل است آن چه می‌شود؟! فراموش میشود آن حیثیات باطن آن همه از بین می‌رود به همین دلیل و به همین قضیه احكام باید بر آن اساس مترتب بشود در كجا چه باشد در كجا نباشد یك مرتبه ممكن است یك نفر كه فرض بكنید كه ریش دارد تا این جا و پایین تر و فرض كنید كه دارای خصوصیات است آن فرد هزار بار مستحق اعدام بشود ولی این بیگناه‌ها این مردم كه به خاطر لغزشها و جهل و نادانی و بچگی و نادانی و جوانی و این حرفها آقاجان دختر ١٨ ساله را برداشتند اعدام كردند!! ا ا دختر ١٨ ساله كه دو سال قبلش ١٦ سال بوده پانزده سال بوده نمی‌دانم

 حالا فرض كنید كه یك خلافی انجام داده صبر كردند آقا این كه اعدام ندارد! آخر آن قاضی چه می‌فهمید از شرع چه می‌فهمد از قضاوت كه اعدامش كردند؟! این‌ها چیزهایی است كه خلاصه بله خیلی جای تأمل هست در این خیلی جای تأمل است امیرالمومنین دارد می‌گوید بابا بلند شو برو پی كارت، زده به سرت هوای گرم مدینه و آمدی داری می‌گویی بلند شو برو مالیخولیا گرفتی! آن دارد می‌گوید بابا حالا آمده یك غلطی كرده یك اشتباهی كرده شیطان گولش زده در آن موقع حالتی داشته نتوانسته خودش را كنترل بكند هزار تا علت و چیز وجود دارد سیخكی ما نمی‌توانیم كه هر كسی آمده بگیریم و ببندیم و انجام بدهیم و اگر برای خودت هم می‌آمد همین كار را می‌كردی؟! اگر پسر خودت هم بود چكار می‌كردی؟ تمام بحار را دوره می‌كردی تا جلوی اعدامش را بگیری تمام اصول كافی و فروع كافی را همه را یك دوره می‌كردی تقریرات این و آن و همه را به هم می‌چسباندی تا جلوی قضیه را بگیری حالا كه نوبت مردم شد دِ بزن!! اینها چیز است آدم خوب می‌فهمد خیلی چیزها را خیلی متوجه می‌شود كه مسائلی هست چه چیزهایی هست برای همین ایشان می‌فرمودند بارها به همه بزرگان می‌فرمودند كه باید ولی فقیه باید فقیه عارف بالله باشد عارف بالله!! برای همین مسئله وقتی در یك قضیه مربوط به یك زن است این اختلاف طبقاتی افق فكر را شما می‌بینید آن وقت شما ببینید یك نظام جامعه دیگر چه خواهد شد.

1. سوره البقره (٢) قسمتى ازآيه ٧٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار ج ٢٢ ابواب ما يتعلق بارتحاله الى عالم البقاء صلى اله عليه ما دامت الارض والسماء باب ١ [↑](#footnote-ref-2)